

هرات و عظیم خراسانی

شاعر شیرین زبان و ملیح بیان بوده . طبعش در غزل مایل سلیقه هند و معلوم است دیوان بزرگی داشته ، مثنوی هم به بحر لیلی و مجنون و تحفة العرا قین خاقانی سروانی پرداخته و کوبا تحفة العرا قین را تتبع نموده . متأسفانه از این دیوان بزرگ و مثنوی که ظاهراً همان نسخه اصل مصنف ، یا نقل نخستین از نسخه اصل بوده ، باشد ، چه ، کسب خط و جدول طلایی آن ، عصر یعنی دوره اخیر صفوی را نشان میدهد . قسمت عمده دیوان و مثنوی بکلی سقط شده جز ورقی چند از غزلیات ، قصاید ، مقطعات ، مثنوی و آنهم بدون ترتیب که دست روزگار از چنگ حوادثش نجات و باین عاجز سیر ده است . در هیچ جا اثر دبگری از این شاعر نشنیده ام . همچنین نام این شاعر نیز مانند آثارش در زوایای گمنامی و فراموشی مستور و محجوب مانده . خوشبختانه . این چند ورق بی ترتیب که یکی از تزیینات نفیس کتابخانه کوچک من است حافظ نام . و معرف مقام این شاعر بزرگ گردیده است .

حالات این شاعر : تا جائیکه از این دیوان بی سرویا معلوم میشود اینست که عظیم موصوف اصلاً از نیشاپور و در اخیر دوره صفوی و زمان سعدالدین

محمد را قم وزیر خراسان ، صفی قلی خان خلف حسن خان شاملو در هرات
 میزیسته قصیده بمدح ، صفی قلی خان در دیوان او موجود و در مثنوی خود از
 سعدالدین محمد مداحی میکنند قصیده هم بمدح بیرام خان دارد و هم قطعه تاریخ
 بنای مهمانخانه بیرام خان در دیوانش باقیست . از سایر حالات و گذارش حیاتی
 این شاعر و تاریخ ولادت و وفات او هیچ اطلاعی در دست نیست : در هیچ تذکره
 و کتابی هم حالات او را سراغ ندارم (۱) گرچه در نمرات سنوات گذشته
 مجله ادبی هرات ، نویسنده جوان و توانای هروی آقای رجایی ، شرح زندگی
 او را بایاره از اشعار او از همین کتاب انتخاب و نشر نمودند . اینک بنده هم
 جهت معرفی نام و مقام ادبی و نشر آثار این شاعر فراموش شده قسمتی از آثار
 او را بنظر قارئین محترم این نامه نفیس میرسانم .
(فکری سلجوقی)

(۱) جز اینست که در خزانه عامره . چند سطر غزلی درباره عظیم انامی و آثارش بنظر میرسد .
 هر گاه عظیم ما و عظیمای خزانه عامره یکی باشد . معلوم میشود ، که عظیم مذکور
 نوه نظیری نیشابوری یا نوه برادر اوست و همین مثنوی که اندکی ازان در دست اینجانب است
 همان مثنوی (فوز عظیم) است اینک عین عبارت خزانه عامره ، صاحب مرآة الصفا گوید قبلی
 پسر نظیری همراہ پدر بهند بود باز به نیشابور رفت و مرتبه دیگر بهند می آمد در کشتی فوت
 شد . پسرش عظیم تاریخ وفات پدر خود یافته (قبلی گهری محیط رحمت) و نصیر آبادی
 [ظ نصیر آبادی] در ترجمه عظیم پسر قبلی گوید . که قبلی برادر زاده ملا نظیری است .
 عظیم ، از عظام شعراء بود صاحب دیوان غزل و قصاید و مثنوی موسوم به (فوز عظیم) صاحب
 مرآت الصفا گوید وفاتش در سنه احدی عشر و مائه و الف و این غزل مسلسل در نهایت خوبی
 انشاء نمود .

فاصله آمد گفتش آن ماه سیمین برچہ گفت با هجرم بسازد گفتش دیگر چه گفت

الخ

خزانه عامره ص ۴۳۹ - ۴۴۰

در هیچ جای دیوان و مثنوی عظیم - عظیمیا ، تخلص نشده حتی غزلی را که صاحب خزانه
 عامره از او مینویسد در مقطع عظیم تخلص نموده .
(فکری سلجوقی)

از غزلیات عظیم

رو نمودی و ز بس آئینه خوش حالی کرد رفت از خویشتن و جای ترا خالی کرد
 می توانست که بر بام فلک بنشیند طایر کو کسب اقبال گران بالی کرد
 نه فروشنده نه کالا نه خریداری بود عشق در بیع من آنروز که دلالی کرد
 عکس او در دل ما طاقت آرام نداشت خود به آئینه درون آمد و تمثالی کرد

بار بردار امانت دل ما بود عظیم

چند روزی بجهان آمد و حمالی کرد

آنجا که عشق را ز جنون زور داده اند با زوی شیر را کمر مور داده اند
 از رنگ کینه آئینه سینه شسته ایم مار ادلی چو صبح نشاپور داده اند (۱)
 در دل زدیم ناخن و بر سنگ کعبه خورد نزدیک بوده راه نشان دور داده اند
 درهم زخمت مباحث که از بهر مصلحت روز سفید را شب د بجور داده اند
 را هیست راه عشق که مردان شیر دل سر رشته قضای کف مور داده اند

منشور سر فرازی دارین را عظیم

بر نام ما نوشته بمنصور داده اند

خویش را بر تیغ آن دیر آشنا خواهیم زد هر چه بادا باد آخر بر جلا خواهیم زد
 ره بیای دیگران بردن بمنزل کونهی است این نو اس بسته بر گوش در خواهیم زد
 هر کسی از منزلی ره سوی مقصد می برد ما نشانرا آخر از تیر خطا خواهیم زد
 هیچکس از پهلوی ما طرف آسایش نه بست آتشی از داغ دل در بوریا خواهیم زد

کام دل خواهیم اگر روزی شود حاصل عظیم

تیشه بر پشت پای مدعا خواهیم زد

(۱) اشاره باین فرد است . علی الصباح نشاپور و خفتن بغداد نماز دیگر مرو و نماز شام هرات .

آخر ز نظر ها دل غم پیشه ام افتاد از طاق دل سنسکدلان شیشه ام افتاد
 ناخن زدلم سوخت ندانم که چه آتش زین سنگ برون آمدودر تیشه ام افتاد
 آن آب که میجست و نمی یافت سکندر آتش شد و در خشک تربیشه ام افتاد
 آن نار که بود از شجر طور نمایان از شاخ بزیر آمدو در ریشه ام افتاد
 آب رخ کونین عظیم از اثر عشق

اشکی شد و از شیشه اندیشه ام افتاد (۱)

نه دل به وصل و نه خاطر به جگر خورسنداست بحیرتم که سر رشته در کجا بنداست
 نوید قتل من آورد قاصد و شادم
 که اندکی بسخن های دوست مانند است

هراة در قرن یازدهم
 از مثنوی عظیم

گو مرغ افامل آشیانت گو آن دوزبان بیزبان
 تا وصف هرات را کنند سر
 منقار فر و بر دشتگر

گازر گاه

اول شود از طریق باری همت طلب از قدیب باری
 برهان محققان اسرار گویای خویش پیر انصار
 بیری که ز قبض و بسط آهی کفتی چو دم سحر الهی
 دوزخ را هفت باب بستی در جوی شراره آب بستی
 جنت را هشت در کشودی از هر در هر جبا شنودی
 در دیده کشد ستاره از دور از سنسک سفید مرقدش نور
 عنقاز شکوه قاف قبرش از طور کنند طواف قبرش
 گازر گاهش چو کوی معشوق

از ناز رسانده سر بیوق

شو بد غم دل زمین پاکش صابون عراقی است خاکش

(۱) در اصل نسخه چنین بود . ممکن است این طور خوانده شود . اشکی شد و از دیده

تخت - سفر

بر تخت سفر چو پا گذاری	پا بر خط استوا گذازی
چند آنکه برد بسوی بالا	در دامن کوه اوست عنقا
تا سبزه اوز سنک رسته	یک گیل بهزار رنگ رسته
فراره اش از شتاب جستن	مضمون ندهد بدست بستن (۱)
ببند چو نیز بر پا شتابش	کردد سر آسمان ز آبش

هری رود

از آب هرات شد قلم تر	زد غوطه سمندرم بسکو تر
بیوسته دهد سپهر دو لای	بیلو فر خویش را ازین آب
در ملک عجم ز لطف باری	شط العر بیست گشته جاری

جوی انجیل

جمیعون و فراط و دجله نیل	هستند نمی ز جوی انجیل
بهر لب تشنگان پریشان	مطالع الیاس و حفر ازو بر ند آب

هرات زیبا

از خلد برین نشان چگویم (۲)	حیرانم ازان مکان چه گویم
نزد فصحای دهر زشت است	گفتن که بهشت چون بهشت است
بہتر ز بہشت نیست باغی	تا من دہمت ازان سراغی
بگرفته خراج طول و پهنای	در یا چہ اوز ہفت در یا
سروش ز کرشمہ های رنگین	بر بال تذرو بستہ آئین

(۱) جناب شایق هروی این فرد را چنین بسند فرمودند .

فواره اش از شتاب جستن فرصت ندهد بدست بستن

(۲) در اصل نسخه چنین بود بہتر است کہ چنین خواندہ شود از خلد برین نشان چہ گویم

گر دیده گره ز سنبل او
 ابن ملك بهشت روز گسار است
 پیوسته بود بهار فصلش
 بی گره فیض آب او نیست
 خاکش ز عبیر باج گیرد
 عطارد نسیم او دم صبح
 ساید ز بی مفرح باغ
 چون چشم نیاز بر رخ ناز
 در دفع حرارت دل مهر
 عیسی همه روزه شربت ورد
 تعریف حصارش از خم و پیچ
 بی رخنه آفت دایم
 از چار حد جهانش بهر است
 چون کعبه بچشم حق شناسان
 دیوار و در جهان نمایش
 سال و مه و هفته را توان دید

باغ شهر

قدری ز بهشت باغ (۲) شهر است
 طاقش که یکسانه جهان است
 روز آئینه شب چراغ است
 محراب دعا آسمانست

(فکری سلجوقی)

(۱) سبت ام البلاد از قدیم به بلخ داده میشده و جز دیوان عظیم در جانی دیگر دیده نشده که بصفه ام البلاد هرات را موصوف نموده باشند (فکری) .
 (۲) باغ شهر باغ قدیمی زیبایی بوده در بیرون در وازه ملک (فکری) .